Archive of SID

دوگانگی نگاه شاملو و سپهری به پدیده‌ای مشترک (پرنده- کلاغ)

دکتر کاووس حسن‌لی* - ابراهیم اکبری**

چکیده

خواندن و دریافتن بسیاری از متون ادبی و لذت بردن از آنها در گرو شناحت پدید آورندگان آن آثار نیست و می‌توان بدون توجه به منظور پدید آورندگان بسیاری از "متون باز"، آنها را خواند و لذت برد. اما از سویی دیگر نیز چه بسا بتوان با واکاوی و بررسی نشانه‌های درون متن، به چگونگی نگاه و شیوهٔ نگرش پدیدآورندگان آنها دست یافت.

شاملو و سپهری دو تن از سخن سرایان نامدار شعر معاصر ایرانند که تاکنون در پیوند با دیدگاههای آنان نوشته‌های گوناگون پدید آمده است.

در این مقاله برای نزدیک شدن به یک داوری شایسته، از میان همهٔ عناصر شعری، تنها به یک پدیده (پرنده) و آن هم تنها به یک گونهٔ آن (کلاغ) توجه شده و این موضوع در تمام اشعار شاملو و سپهری بررسی گردیده است. نتیجهٔ بررسی نشان می‌دهد که شاملو از همان دریچهٔ مألوف گذشته_شاید به دلیل ضرورت تمثیلی بودن نوشته‌هایش_ به موضوع مورد نظر این نوشته نگاه می‌کند، اما سپهری به دنبال عادت زدایی و عادت شکنی است تا از مسیر تماشای خود غبار افشانی کند.

* - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسي دانشگاه شیراز
** - دانشجوي دکتري زبان و ادبیات فارسي دانشگاه شیراز

تاریخ وصول 86/2/7 تاریخ پذیرش 86/5/23

www.SID.ir

Archive of SID

واژه‌های کلیدی

سپهری، شاملو، نماد، پرنده(گان)، کلاغ.

درآمد

دریافت معنا(ها)ی بسیاری از متون ادبی، هیچ وابستگی به شناخت زندگی نامهٔ پدید آورندگان آنها ندارد. می‌توان نام و هویت مؤلف را فراموش و بدون توجه به نیت "او"، متن پدید آمده را بازخوانی کرد. اما هنگامی که به دنبال دست یابی به شناختی از مؤلف و شیوهٔ نگرش او باشیم، یکی از راههای موجود، واکاوی متنی است که از ذهن او تراویده است. چه بسا نشانه‌هایی در متن وجود داشته باشند که بتوانند ما را به شناختی شایسته‌تر رهنمون شوند. این نوشته به دنبال بازیابی و بازخوانی برخی از نشانه‌هایی است که می‌توانند مسیر مورد نظر ما را روشنتر کنند.

به موازات تغییر درسبک و سیاق شعر فارسی، دگرگونیهایی نیز در دیدگاههای برخی شعرای معاصر نسبت به پدیده‌های پیرامون صورت گرفت. این شاعران جوان، با هدف نوگرایی به پیروی از نیما که تحت تاثیر سمبولیست‌های فرانسه بود، به جستجوی شیوه‌های نوین ادبی پرداختند. نیما به عنوان بنیانگذار شعر معاصر ایران، نو شدن واقعی را نه در پس و پیش کردن قافیه‌ها؛ که در نگاه نو می‌دانست. او معتقد بود: «موضوع تازه کافی نیست و نه این کافی است که با پس و پیش کردن قافیه‌ها و افزایش و کاهش مصراعها یا وسایل دیگر، دست به فرم زده باشیم. عمده این است که طرز کار عوض شود....» (نیما،1368: ص95)

باید به این نکته نیز توجه داشت که سمبولیسم در شعر فارسی هیچ گاه به صورت یک مکتب ادبی نظیر آنچه در غرب و بویژه در فرانسه وجود داشته، پدید نیامده است، اما آنچه در غرب اتفاق افتاد، در سرنوشت شعر فارسی تأثیر فراوان بر جای نهاد. این تاثیر از طریق نیما در شعر فارسی وارد شد و عمده‌ترین پیامد آن برای شاعران ایرانی، فراگرفتن شیوهٔ نگرش جدید به محیط پیرامون و انعکاس این تجربیات شخصی در شعر معاصر بوده است.

شاعرانی که مفهوم واقعی نوگرایی و نگرش جدید را درک کرده بودند، به آرامی و بدون کنار نهادن یکبارهٔ همهٔ سنتهای شعر فارسی، تجدد را در فضای شعر خود راه دادند و چند تن از آنها توانستند به سبک و زبان خاص خود دست یابند.

www.SID.ir

Archive of SID

شاملو و سپهری از جمله کسانی بودند که پس از نیما هر یک از زاویه‌ای خاص به محیط پیرامون خود و به ادبیات گذشتهٔ ایران نگریستند. بر بنیاد همین نگاه نو بود که شاملو با تأثیر پذیرفتن از برخی گذشتگان، مسائل سیاسی_اجتماعی را با دیدی امروزین در شعر خود مطرح کرد و سپهری با دیدی درون نگر، پدیده‌های پیرامون را به شعر خود راه داد. بستر فعالیت هر دو شاعر(شاملو و سپهری) حضور گستردهٔ عناصر نمادین را ایجاب می‌کرد، اما درنگ شایسته در سروده‌های آنان قضاوتهای آشکاری را نشان می‌دهد.

مطالعهٔ آثار این دو (شاملو و سپهری) به عنوان دو تن از شاعران تاثیرگذار، صاحب سبک و نیز پیروان مستقیم نیما که هر کدام در فضایی کاملا"متفاوت با دیگری شعر می‌سرودند، می‌تواند تفاوت دیدگاههای آنان را در به کارگیری تجربیات شخصی و بویژه عناصر نمادین بخوبی نشان دهد.

برای آن که از کلی‌نگری و پراکنده گویی پرهیز شود، در این مقاله، از میان همهٔ عناصر شعری در سروده‌های شاملو و سپهری، تنها به گونه‌ای ویژه به "کلاغ" پرداخته می‌شود و رفتار شاعرانهٔ شاملو و سپهری با این واژه و مفهوم آن بررسی می‌شود.

پرندگان شعر شاملو و سپهری

در سروده‌های شاملو عناصر نمادین سنتی تغییر چندانی نمی‌یابند. از نظر او «کبوتر» همچون گذشته‌های دور همیشه نماد صلح و آشتی و مهر و محبت است و «جغد» همیشه نماد شومی و نحوست. یا این که شب در اشعار شاملو همیشه نماد ظلم و ستم و استبداد است:

–ستم را
واگوینده تر از شب
آیتی نیست(شاملو،1383: 652)

اما سپهری با نگرشی متفاوت، پدیده‌های پیرامون خود را نگاه می‌کند و به دلیل نگاه دیگری که دارد، برخی از نمادهای مشهور معاصر را به هم می‌ریزد؛ مثلاً شب را که در شعر معاصر نماد و سمبل استبداد و بیداد و ستم است، زیبا می‌بیند و می‌گوید : «و نگوییم که شب چیز بدی است» (سپهری،1380، ص293). در شعر سپهری چنان که خواهیم دید، پرندگان نیز تغییر هویت می‌دهند.

www.SID.ir

Archive of SID

پرندگان به عنوان بخشی از طبیعت، از دیرباز در ادبیات شفاهی و کتبی اقـوام مختلـف طرف توجه بوده‌اند. آنها در متون عرفانی، اخلاقی، تعلیمی و اجتماعی حضور فعال دارنـد کـه در بسیاری از این متون، تن دادن به معناهای نمادین، مفاهیمی دیگر را باز می‌تابانند.

در سروده‌های شاملو و سپهری نیز پرنـدگان حـضوری آشـکار و گـسترده دارنـد و از مفاهیم کلیدی اشعار آنان به شمار می‌آیند. در شعر سپهری بیش از 125 مرتبه به کلمهٔ «پرنده» یا «مرغ» یا نوع خاصی از پرنده مثل کبوتر،کرکس،...و یا واژهٔ «پرواز» اشاره شده است. ایـن رقـم در اشعار شاملو به بیش از 130 مورد بالغ می‌شود. با توجه به این کـه در دایـرهٔ مطالعـاتی ایـن پژوهش تعداد سروده‌های شاملو نزدیک به سه برابر سروده‌های سپهری است، چنانچه این آمار به نسبت سروده‌های این دو شاعر سنجیده شود، نتیجه گرفتـه مـی‌شـود کـه سـپهری بـه طـور تقریبی در هر شعر یک بار به نام پرنده‌ای خاص یا واژهٔ پرنده اشاره کـرده اسـت و شـاملو بـه طور متوسط در هر سه شعر یک بار. این رقم بالا در اشعار سپهری(در هر شعر یک بار)، توجه ویژهٔ او را به عنصر پرنده نشان مـی‌دهـد. پرنـده و پرنـدگان در شـعر شـاملو نیـز- چنـان کـه می‌بینیم- بسیارند. در شعر شاملو، پرنده نمـاد آزادی، روح زنـدگی، عـشق و پـاکی اسـت کـه عمده‌ترین دل مشغولی او نیز هست. اما در شعر سپهری خـواهیم دیـد کـه چنـین نیـست. بـه منظور پرهیز از بـه درازا کـشیدن سـخن، در ادامـهٔ مقالـه، تنهـا یکـی از پرنـدگان (کـلاغ) در سروده‌های شاملو و سپهری مقایسه می‌شود.

کلاغ از جمله پرندگان با سابقه در متون فارسی است. در شعر معاصر نیز کـلاغ حـضوری گسترده دارد. این پرنده در اشعار شاملو و سپهری چهره‌ای کاملاً متفاوت دارد. نام این پرندهٔ آشـنا و اغلب منفور، در اشعار سپهری هشت بار و در اشعار شاملو، یازده مرتبه آورده شده است. کـلاغ کـه در اذهان عمومی و از جمله در این مقاله با زاغ و غراب یکـی دانـسته شـده اسـت، معـانی نمـادین متفاوتی در ادبیات جهان دارد، اما اغلب آن را با نگاهی منفی می‌نگرنـد؛ بـا مفـاهیم نمـادینی چـون «پیش آگاهی و علم غیب، حیله‌گری، سخن‌چینی، بدجنسی، بیمـاری، پیـشگویی، حـرص و طمـع، شیطان، مرگ، ناپاکی، شایعات بی اساس و....» (جابز،1370، ص106).

چنان که پیداست، کلاغ در ویژگیهای یاد شده، جز در مورد اول (پیش آگـاهی و علـم غیب)، مفهوم نمادین منفی دارد. اینک باید دید با توجه به پیـشینهٔ مفهـوم ایـن پرنـده، نگـرش شاملو و سپهری چگونه است.

www.SID.ir

Archive of SID

نخستین باری که سهراب، کلاغ را به فضای شعر خود راه داده است، در شعر «سراب» از اولین دفتر شعری او یعنی «**مرگ رنگ**» است. در این دفتر، سپهری برای اولین و آخرین بار موافق با شاملو و با دید سنتی به کلاغ نگریسته و او را همان پرندهٔ شوم و نحسی دانسته است که دیگران پنداشته‌اند:

–آفتاب است و بیابان چه فراخ
نیست در آن نه گیاه و نه درخت
غیر آوای غرابان دیگر
بسته هر بانگی از این وادی رخت. (سپهری،1380: 25–26)

تاریخ سرایش این شعر به درستی مشخص نیست، اما سال انتشار دفتر **مرگ رنگ،** سال 1330 است. میترا جلالی در کتاب **رمز گشایی اشعار سهراب سپهری،** می‌گوید: "آفتاب رمز سیطرهٔ ظلم است. بیابان رمز جامعهٔ ایران در دو دههٔ بیست و سی می‌باشد....غراب نیز رمز شومی و نحوستی است که ایران را فراگرفته بود."(جلالی،1383: 165). در پیوند با این تفسیر باید توجه داشت که هر چند جریانهای سیاسی و اجتماعی، بسیاری از نویسندگان و شاعران معاصر و حتی مردم عادی را تحت تاثیر قرار داده بود، اما سپهری علاقه‌ای به جبهه گیریهای سیاسی نداشت. ناخرسندی او از پرداختن به مسائل سیاسی، آشکارا در برخی از سروده‌هایش باز تابیده است؛ از آن جمله:

من قطاری دیدم که سیاست می برد و چه خالی می رفت(سپهری،1380: 279)

از آن گذشته، اگر هم خوانشی سیاسی از شعر داشته باشیم، باید یادمان باشد که در آغاز دههٔ بیست (شهریور1320) دولت رضا شاه سقوط کرد و بسیاری از زندانیان سیاسی آن سالها از زندان آزاد گردیدند. آرامشی نسبی حاصل شد و گروههای سیاسی فعالیتهای خود را از سرگرفتند و در اواخر سال 1327 بود که با ترور نافرجام محمد رضا پهلوی و انتساب آن به حزب توده، فعالیت برخی احزاب سیاسی با مشکل مواجه شد. در حقیقت، این دههٔ سی شمسی است که جزو سیاهترین سالهای تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود و در ادبیات دههٔ چهل ایران بازتاب گرفتاریهای آن دهه آشکارا دیده می‌شود.

سپهری بعد از این مجموعه (مرگ رنگ)، آشنایی بیشتری با عرفان و مخصوصا عرفان شرق پیدا می‌کند و تغییراتی در نگرش او پدید می‌آید، چرا که ده سال لازم بود تا هم سپهری

www.SID.ir

Archive of SID

"چشمهایش را بشوید" و هم کلاغ، رنگ و معنای خود را در ذهن او دگرگون کند. کلاغی که برای بار دوم در اواخر چهارمین دفتر شعری سپهری یعنی **شرق اندوه** (چاپ 1340) نمایان می‌شود، دیگر آن کلاغ ده سال پیش نیست. از این تاریخ به بعد کلاغ در شعر سپهری هر جا نمایان می‌شود، به گونه‌ای متفاوت از گذشته است. این کلاغ نوظهور، حیثیتی را که در اشعار سپهری یافته است، همچنان تا پایان عمر شاعر حفظ می‌کند.

از میان شاگردان نیما، سپهری به "خلاف آمد عادت" توجه بیشتری دارد و به گونه‌ای دیگر می‌نگرد و به دیگران نیز سفارش می‌کند که "جور دیگر باید دید".(سپهری،1380: 291). سپهری به جای این که با چشمهای عادت زده به پدیده‌های پیرامون خود نگاه کند، پرده‌های عادت را کنار می‌زند و موجودات پیرامون خود را همچنان که هستند می‌نگرد. از همین روست که با شگفتی می‌پرسد:

من نمی‌دانم
که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است کبوتر زیباست
و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست.
گل شبدر چه کم از لالهٔ قرمز دارد.
چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید.(همان)

از همین رو، برخی از کسانی که در این گونه سروده‌ها به دنبال معنی‌های نمادین هستند، معمولاً به بیراهه می‌روند، زیرا سپهری در این سروده‌ها با زبانی ساده و روشن به دنبال پرده‌برداری از روی معانی راستین برخی پدیده هاست، تا آنها را همچنان که هستند(یا سپهری می‌پندارد) بنمایاند، نه چنان که گمان شده‌اند یا دیگران گمان کرده‌اند. به همین دلیل "زاغچه" در شعر زیر در معنی زاغچه است و نه چیز دیگر:

-هیچ چشمی عاشقانه به زمین خیره نبود
کسی از دیدن یک باغچه مجذوب نشد
هیچ کس زاغچه‌ای را سر یک مزرعه جدی نگرفت (همان: 391).

سپهری در این شعر، از رفتار غیر صمیمی مردم جامعه، با طبیعت و عناصر زیبای آن باز می‌گوید و از نبود ذوق جمال شناسانه حسرت می‌خورد و در جایی دیگر با نکوهش رفتارهای

www.SID.ir

Archive of SID

سود جویانهٔ آدمیان، به صمیمیت و بخششهای بدون چشمداشت درختـان، غبطـه مـی‌خـورد و انسانها را به فراگیری محبت راستین از عناصر بی‌ریای طبیعت، تشویق می‌کند:

– من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن
من ندیدم بیدی سایه‌اش را بفروشد به زمین
رایگان می‌بخشد، نارون شاخهٔ خود را به کلاغ (همان: 228).

و در سرودهٔ زیر کلاغی را که از چشم افتاده و نکوهیدهٔ دیگران است، می‌نوازد و بـا دسـتهای عاشق خود، کاجی زیبا و محیطی امن را به او می‌بخشد:

–خواهم آمد سر هر دیواری، میخکی خواهم کاشت
پای هر پنجره‌ای، شعری خواهم خواند
هر کلاغی را کاجی خواهم داد (همان: 340).

در شعر زیر نیز سپهری ازدحام گروهی از کلاغها را در یک روز سرد برفی و در پـشت کاجستان متروک، ترسیم می‌کند؛ در جادهٔ خلوت و خاموشی که در برابر شـاعر اسـت و کـسی در آن دیده نمی‌شود. در این شعر نیز کلاغها به همان اندازه از هر گونه بار نمادین شانه خـالی می‌کنند که برفهای سفید:

پشت کاجستان، برف.
برف، یک دسته کلاغ.
جاده یعنی غربت
باد، آواز، مسافر و کمی میل به خواب. (همان:)

دیگر کلاغهای سپهری نیز با آنچه قبلاً ذکر کردیم، تفاوت چندانی ندارند:

–افتاد
و چه پژواکی که شنید اهریمن و چه لرزی که دوید از بن غم تا به بهشت.
من در خویش و کلاغی لب حوض
خاموشی، و یکی زمزمه ساز
تنهٔ تاریکی، تبر نقرهٔ نور. (همان: 262)

در این شعر سپهری تجربه‌ای شخصی را به تصویر می‌کـشد. او در حـالی کـه در عـالم تفکرات شاعرانهٔ خود سیر می‌کند، کلاغی را کنار حوض خانه‌اش مشاهده مـی‌کنـد. خاموشـی

www.SID.ir

Archive of SID

نسبی بر محیط خانه حاکم است و تنها گاه صدای زمزمه‌ای به گوش می‌رسد. خاموشی را در پیوند با خود شاعر نیز می‌توان گمان کرد (به مناسبت خلوت شاعرانهٔ او). تبر نقرهٔ نور می‌تواند شعاع آفتاب باشد که در آب منعکس شده است و تنهٔ تاریکی نیز می‌تواند تصویر همان کلاغ در آب باشد.

همچنین است:

–من رو به رو می شدم با عروج درخت
با شیوع پر یک کلاغ بهاره
با افول وزغ در سجایای نا روشن آب
با صمیمیت گیج فوارهٔ حوض
با طلوع تر سطل از پشت ابهام یک چاه (همان: 400).

سپهری در این شعر (چشمان یک عبور) که از آخرین شعرهای مجموعهٔ اوست، گذر خود از دوران کودکی و وارد شدن در هیاهوی خسته کنندهٔ زندگی را به تصویر می‌کشد. در این شعر نیز او به شیوهٔ خویش است و نگاه ناخوشایندی به کلاغ ندارد. سپهری در همین شعر، درست قبل از همین قسمت می‌گوید:

–گرتهٔ دلپذیر تغافل
روی شنهای نامحسوس خاموش می‌شد.

با توجه به جملهٔ بالا که فروغ عظمت و زیباییهای دوران کودکی شاعر به خاموشی می‌گراید و نیز با توجه به ترکیب عروج درخت، (که تصویر شاعرانه‌ای از رشد درخت است)، می‌توان گفت شاعر، بدون هیچ نگاه نمادینی، رشد تدریجی کلاغی را که در فصل بهار متولد شده است، باز می‌گوید.

آخرین باری که کلاغ اجازهٔ حضور در شعر سپهری یافته است، در شعر"تنهای منظره" و در آخرین دفتر شعری او، «ما هیچ، ما نگاه» است:

–کاج‌های زیادی بلند
زاغ‌های زیادی سیاه
آسمان به اندازه آبی
سنگ چین‌ها، تماشا، تجرد

www.SID.ir

Archive of SID

کوچه باغ فرا رفته تا هیچ
ناودان مزین به گنجشک
آفتاب صریح
خاک خشنود (همان: 447-448).

همنشینی سطر" زاغ‌های زیادی سیاه" در میان سطرهای دیگر این شعر که همگی تصویرهای روشن، شایسته و دل پذیر را باز می‌تابند، نه تنها هرگونه نگاه منفی را از "کلاغ" باز گرفته است، که تصویری خوشایند، زیبا و دل انگیز از " کلاغ زیادی سیاه " باز نموده است. کلاغی که زیادی سیاه است؛ یعنی کلاغی که سیاهی رنگ خود را در حد کمال دارد، (و البته همین اندازه زیبایی را نیز در ذهن شاعر دارد). کلاغ، در این شعر و در میان مجموعه‌ای از تصاویر مثبت و نیز پیام شاعر، نمی‌تواند کلاغ شوم و نحس دیگران باشد، اما مفید هیچ معنای نمادینی هم نیست.

می‌بینیم که هیچ کدام از موارد فوق نمادین نیستند، بلکه سپهری در همهٔ آنها- چنان که عادت اوست- فقط تصویر یک لحظه را نشان می‌دهد و همه چیز در عینیت او در یک فضای کاملاً هماهنگ ترسیم شده است.

شاملو اما با همهٔ نوگرایی که در شعر معاصر داشته است، کلاغ را به همان شیوهٔ نگاه دیگران نگریسته و در شعر خود آورده است. او هیچ گاه روی خوش به کلاغها نشان نداده است. او در اشعار عامیانهٔ" پریا" و "دخترای ننه دریا"، دو بار کلاغ را به اقتضای زبان شعر با تلفظ عامیانهٔ "غلاغ" آورده و نگاه او در این دو مورد بی‌طرفانه است:

-قصهٔ ما به سر رسید
غلاغه به خونه ش نرسید (شاملو،1383: 204).

و در جای دیگر :

-دخترای ننه دریا رو خاطر خوان پسرام
طفلیا، تنگ غلاغ پر، پاکشون
خسته و مرده میان
از سر مزرعه شون (همان: 400)

www.SID.ir

Archive of SID

در این جا نیز "تنگ غلاغ پر"، همان موقع غروب آفتاب است و مفهوم دیگری را به سختی می تواند بازبتابد.

غیر از این دو مورد، شاملو، نه بار دیگر نیز نام این پرنده را در سروده‌های خود آورده است. در همهٔ این هشت مورد، کلاغ نماد مرگ، ویرانی، نحوست، استبداد و مانند اینهاست. شاملو از این نظر در همان شیوهٔ گذشته مانده و از همان دیدگاه نگریسته است.

شاملو را در **هوای تازه** شاعری می‌بینیم که سرخورده از فعالیتهای سیاسی- اجتماعی خود، از هر چیز و هر کس آزرده است:

همچنان کز گردش انگشت‌ها بر پرده‌ها
وز طنین دلکش ناقوس
وز سکوت زنگ دار دشت‌ها
وز اذان نا شکیبای خروس
وز عبور مه ز روی بیشه‌ها
وز خروش زاغ‌ها
.
.
.
اشک می‌ریزد دلم (همان: 124)

در این شعر که به سال 1328 سروده شده است، شاملو تا حدودی از مرام اصلی خود دور شده، به نوعی به دیدگاه سپهری نزدیک می‌شود. شاعر به خاطر خستگی یا سرخوردگی یا هر دلیل دیگر، دچار چنان رقت قلبی شده است که هر واقعه‌ای دل او را به درد می‌آورد و هر اتفاقی –خواه نیک و خواه بد– تأثیری یکسان بر او می‌نهد. طنین دلکش ناقوس به همان اندازه اشک او را جاری می‌سازد که سکوت زنگ دار دشتها. در این شعر (غبار)، شاعر خسته از مبارزات اجتماعی، تحمل هیچ تلنگری را ندارد؛ براحتی می شکند و زبان او بیشتر زبان عاشقی است که در عشقی خصوصی با شکست مواجه شده است، نه زبان مبارزی اجتماعی. او بر خلاف آنچه در ابتدای شعر می‌گوید، چندان استوار و پا بر جا نیست، بلکه در فضایی کاملا" لغزان و باریک حرکت می‌کند که هر جنبشی بر او تأثیر می‌گذارد. او دیگر قدرت مبارزه

www.SID.ir

Archive of SID

و فریاد در برابر هجوم زشتیها را ندارد. پیام آوران شام وحشت(زاغ) و صبح رهـایی(خـروس) به طور یکسان دل او را به درد می‌آورند. او در موضعی کاملا" انفعالی قرار گرفته و در برابر هر هجومی تسلیم محض است.

همچنین است:

من پرومته ی نامرادم

که کلاغان بی‌سرنوشت را از جگر خسته، سفره‌ای جاودان گسترده‌ام (همان: 307)

در این شعر، شاعر خود را با پرومته (خدای اساطیری) یکی دانسته است. پرومتـه، نمـاد آزادی، انقلاب و دگرگونی است و کلاغ نماد مخالفان آزادی و افراد دگـم و متحجـر و واپـس گراست. صفت "بی سرنوشت" نیز برای کلاغان، بسیار زیبا و عمیق و در عین حال بـسیار تلـخ و حسرت بار است.

و باز :

–مثل این است، در این خانه‌ی تار

هرچه با من سرکین است و عناد :

از کلاغی که بخواند بر بام

تا چراغی که بلرزاند باد (همان: 315)

در این قطعه که در مجموعهٔ باغ آینـه بـه چـاپ رسـیده و مربـوط بـه سـالهای پـس از کودتاست، شاعر به همه چیز و همه کس بدبین است. کلاغ در این شعر، نماد مـرگ و ویرانـی است که بر بام این خانهٔ تار (جامعه ایران پس از کودتا و البته قبل از آن) همچنان نوحه‌سـرایی می‌کند. همچنین «باد» (نماد استبداد) چراغ خانه را –کـه نمـاد امیـد نجـات و رهـایی اسـت– تهدید می‌کند. در بند بعد این معنی تقویت می‌شود:

مثل این است که می‌جنبد یأس

بر سکونی که در این ویران جاست

مثل این است که می‌خواند مرگ

در سکوتی که به غم خانه مراست.

و همچنین:

–بادی شتاب ناک گذر کرد

www.SID.ir

Archive of SID

بر خفتگان خاک،
افکند آشیانه‌ی متروک زاغ را
از شاخه‌ی برهنه‌ی انجیر پیر باغ ... (همان: 557)

این شعر که در زندان موقت شهربانی و در سال 1336 سروده شده، به احتمال قوی متأثر از اعدام مبارزان نظامی در سالهای 4-1333 است که شاملو در آن سالها بسیاری از دوستان نزدیک خود را از دست داد. شاملو در این شعر که تحت تاثیر "لورکا" شاعر اسپانیایی است، "چنگ زهم گسیخته" را به یک سو می‌نهد، "فانوس" به دست می‌گیرد و حرکتی مختصر را سبب می‌شود. "آشیانه‌ی متروک زاغ" که نماد شومی و چیرگی ظلم و تباهی است، در اثر وزش باد به زمین می‌افتد و در نتیجه امیدی به شاعر دست می‌دهد :

"خورشید زنده است! "

اما زندگی خورشید چندان پایدار نیست و باز می‌بینیم که در پایان شعر، شاعر "چنگ زهم گسیخته" را زه می‌کند و این بار در رثای خورشید و یارانی که در کوچه جان باخته‌اند، دیگران را خطاب قرار می‌دهد:

-آهای !
این خون صبحگاه است گویی به سنگ فرش
کاین گونه می‌تپد دل خورشید
در قطره‌های آن
از پشت شیشه‌ها به خیابان نظر کنید
خون را به سنگ فرش ببینید ! ... (همان)

کلاغ در حضوری دیگر بر دوش پیک مرگ پدر شاعر نشسته است:

-...و قطره‌های خون
از حفره‌های تاریک چشمش
بر گونه‌های استخوانی وی فرو می‌چکید.
و غرابی را که بر شانه‌ی زورق‌بان نشسته بود
چنگ و منقار
خونین بود (همان: 557)

www.SID.ir

Archive of SID

در این سروده، زورق بان، با زورق خود که " آینده‌ای وهـم انگیـز/ از بـستر و تـابوت " است، به سراغ شاملو و پدرش می‌آید. زورق بان با چشمهای خـاموش و کـور، نمـاد" پیـک و قاصد مرگ" است و غرابی که بر شانه‌های اوست نیـز نمـاد خـود مـرگ اسـت. زورق بـان در نهایت "تنها آن را که خسته‌تر است" (پدر شاعر) سوار می‌کند و زورق به چـالاکی "بـر دریـای تیره" سُر می‌خورد و او را با خود به درون تاریکی و مرگ فرو می‌برد و برای دوست و همـدرد دیرین خود چنین می‌سراید:

–دیدگان را به دست نقابی کن ...
تا کلنگان مهاجر را
بینی
بال در بال
از دریاها همی گذرند_ از دریاها و
به کوه
که خوش به غرور ایستاده است؛
و به توده‌ی نمناک کاه
بر سفره‌ی بی‌رونق مزرعه
و به قیل و قال کلاغان
در خرمن جای متروک. (همان: 764)

شاملو، این شعر را در سال 1348 برای‌م. امید (اخوان ثالث) سروده است. سال(ها)یی که کلنگان مهاجر (آزادگان حقیقی) آسمان سرزمین را ترک می‌کننـد و "در آتـش آفتـاب مغربـی" خاکستر می‌شوند. در این سالها تنها کلاغان و نمایندگان وحشت و خفقان در محیطی خـالی از طراوت و شادابی و در "خرمن جای متروک" و به غارت رفته حضور دارند و قیل و قال بـه راه انداخته‌اند. در چنین محیطی برای "کلنگانِ" پیام آور شادی، چـاره‌ای جـز مهـاجرت و گـذر از دریاها (مرگ یا مهاجرت به سرزمینی دیگر) وجود ندارد.

و اینک شعری که شاملو را در برابر برخی مفسرانش قرار می‌دهد:

–هنوز

www.SID.ir

Archive of SID

در فکر آن کلاغم در دره‌های یوش:
با قیچی سیاهش
بر زردی برشته‌ی گندم زار
با خش خشی مضاعف
از آسمان کاغذی مات
قوسی برید کج و....(همان: 783)

دکتر تقی پور نامداریان در کتاب **سفر در مه** -که به نقد آثار شاملو اختصاص دارد- معتقد است به دلیل وجود قرینهٔ "یوش"، منظور از "کلاغ"، همان نیماست که در برابر سنت‌گراها مقاومت می‌کند(پورنامداریان،1374، ص39). اما خود آقای شاملو در توضیحاتی که در صفحات 1077 و 1078 مجموعه آثار خود آورده است، چنین می‌گوید:

"این شعر تنها به سبب اضافهٔ "دره‌های یوش" در ذهن پاره‌ای منتقدان این توهم ساده انگارانه را ایجاد کرده است که سرودی‌ست در ستایش نیما.... متأسفانه شارحان به عناصرکاملاً همگون این شعر توجهی نکرده‌اند. عناصر مشخصی چون "صلات ظهر" و "رنگ سوگوار مصرّ" که از صفات کلاغ است و مخاطبانی که "کوه‌های پیر" و "عابدان خستهٔ خواب آلوده" هستند و "کله‌های سنگی" دارند، چه گونه می‌تواند حضور مثبت نیما را تداعی کند؟" (شاملو،1378: 1077- 1078)

نیز"ع. پاشایی" در **شناخت نامهٔ شاملو** چنین می‌گوید:

«فضای کافکایی یا "پو"(ئی) خاصی بر این شعر گسترده است: دره‌های غریبی که در سراسر آنها نه انسانی، یا حتی نه موجود زنده‌ای، حضور ندارد، چنین کلاغی با صفاتی که در شعر دارد، آیا می‌تواند "پرنده" باشد؟» (مجابی،1381: 287)

از نظر آقای پاشایی نیز کلاغ به هیچ عنوان نمی‌تواند حضور نیما را تداعی کند. با تأمل دوباره در شعر و نیز با توجه به توضیحات خود شاملو و رد شرح آقای دکتر پور نامداریان، به نظر می‌رسد حق با ع. پاشایی باشد. کلاغ این شعر با آن صفات هولناک "سوگوار مُصرّ"، "خروش" و "خشم"، "حضور قاطع بی‌تخفیف"، بر آسمان مات این سرزمین جولان می‌دهد و مردمان خشک مغز و متحجر چنان به این کلاغ و آوای شومش نزدیک و با او هماهنگ هستند که آواز او را چونان کوهی سخت "تکرار می‌کردند" و "تکرار می‌کنند". و دریغا که این آواز

www.SID.ir

Archive of SID

شوم و انعکاس آن همیشگی به نظر می‌رسد و کلاغ این شعر نیز بـه قـول "ع.پاشـایی" بیـشتر کـرکس است تا کلاغ. او شوم است یا نماد شومی است.

کلاغ در آخرین حضور خود نیز رنگی عوض نمی کند:

–چرک مردگی پر جوش و جنجال کلاغان و

سپیدی دراز گوی برف ...

ته سفره تکانیده به مرز کرت تنها حادثه است. (شاملو، 1378: 1000)

این شعر(طرح‌های زمستانی1)توصیف نمادینی است از یـک روز برفـی زمـستان. روزی سرد و برفی یکریز و بی‌پایان. علامت سه نقطهٔ بعد از "برف" نمایشگر شـکل و تـداوم ریـزش برف و نیز نماد تداوم تباهی و ظلمت" در نهالستان عریان (جامعه) است.

کلاغ در این شعر نماد" افراد پست و فرو مایه و در عین حال یکّه تاز میدان" اسـت کـه همه چیز را در انحصار خود دارند. (تاریخ سرودن شعر، 21 بهمن 1375 ضبط شده است.)

نتیجه گیری

یکی از مهمترین ویژگیهای ادبیات پویا، تغییر در نوع نگرش حاکم و بـه کـارگیری شـیوه‌هـای نوین در هر دوره است؛ به طوری که هر گونه تغییری که در سـبکها و مکتبهـای ادبـی سراسـر جهان صورت گرفته، محصول همین نگرش تازه بوده است.

خوانندگان مختلف بنا بر میزان دریافت و ذوق خویش، خوانشها و برداشتهای گونـاگون از یک اثر ادبی دارند، اما داوری شایسته دربـارهٔ یـک شـعر و عناصـر و اجـزای آن در گـرو شـناخت شایستهٔ ساختار و زبان آن شعر و پیوند آن با دیگر سروده‌های همانند آن شاعر است.

شاملو معمولا" رفتاری شاعرانه با واژه‌هـا و مفـاهیم آنهـا دارد، امـا بررسـی چگـونگی کاربرد واژهٔ "کلاغ" نشان داد که او این واژه را در سروده‌های خود با همـان نگـاه ثابـت سـنتی دیده و در شیوهٔ نگاه خود تغییری نـداده اسـت. شـاید ایـن بـدان دلیـل اسـت کـه بـسیاری از سروده‌های او جنبهٔ تمثیلی دارد و او در کاربرد تمثیلی برخی از واژه‌هـا بـه دنبـال انتقـال پیـام اجتماعی و مفهوم مورد نظر خود است و تغییر مفاهیم تمثیلی این واژه‌ها ممکن است در انتقال مفاهیم مورد نظر او اختلال ایجاد کند، اما سپهری بیشتر به دنبال عادت‌زدایی است. در بـاور او " غبار عادت پیوسته در مسیر تماشاست" و باید از روی چهرهٔ حقیقی پدیـده‌هـا پـرده بـرداری

www.SID.ir

Archive of SID

کرد. همین شیوهٔ نگرش و جهان‌بینی ویژه، زوایهٔ دید او را دگرگون کـرده و واداشـته اسـت تـا کلاغ و پلنگ و کرم و کرکس و مانند آنها را به همان زیبایی ببیند که کبوتر و اسب و لالهٔ قرمز و مانند آنها را می‌بیند.

منابع

1- پورنامداریان، تقی.(1374).***سفر در مه***،تهران: زمستان.

2- جابز، گرترود.( ).**سمبل‌ها**، چاپ اول. ترجمهٔ محمدرضا بقا پـور، چـاپ جهـان نمـا، تهران، ناشر: مترجم.

3- جلالی، میترا.( ). **رمز گشایی اشعار سهراب سپهری**،. همدان: نور علم، چاپ اول.

4- سپهری، سهراب.(1380).***هشت کتاب***، تهران: طهوری، چاپ چهارم.

5- شاملو، احمد.(1378). ***مجموعه آثار***، تهران: نگاه، چاپ پنجم.

6- مجابی، جواد.(1381). ***شناختنامهٔ احمد شاملو***، تهران: قطره.

7-یوشیج، نیما.(1368). ***دربارهٔ شعر و شاعری***، به کوشش سیروس طاهباز. تهران: دفترهای زمانه.

www.SID.ir